

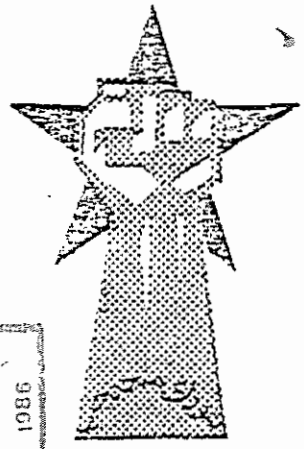
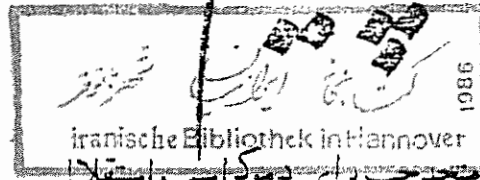
Postlagerkarte
Nr: 076287 A
5600 Wuppertal 1.
W. Germany

آگهی پستی

سایم از ایران فوق العاده

شماره ۴

دوره اختیاتی



۲۰ مهر ماه ۱۳۶۰

نشریه شورای متحد چپ برای دموکراسی و استقلال

ضرورت جمهوری دموکراتیک

(نگاهش به ارکان جمهوری و تترهای انحرافی موجود)

بشریت باید چنان وظایفش را برای خود معین سازد که قادر به حل آنهاست
کارل مارکس در نقد منقذ اقتصاد سیاسی

جامعه ما و میهن عزیز نیاکان و نسل امروزمان دستخوش بحرانهای عمیق و آستان تحولاتی سرنوشت ساز است. یاسرنگونی سریع رژیم وحشی خمینی و گذار به دوانی دموکراتیک، برای احیای همستی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بودهای مردم، و تثبیت حقوق انسانی، آزادیهای سیاسی و جایگاههای اجتماعی، و یاستوطبه و رطله د هشتاکی از تخریب و تجزیه، ویرانی و انهدام. تجدید وابستگی همجانیه و تسلیم در خفت و ذلت مقابل استیلاگران جهانی، سرنوشت محتوم فرض دوم است. باآنکه هنوز خطوط اساسی و د قایق طرحهایی که قصد تحمیل بر مردم مارادارند معین نیست، لکن تجربه سسال اخیر برای هر ایرانی آزاد و انقلابی و مالا برای چپ دموکرات، روشن ساختهاست، که نه انحصارگران دولت سالار شوروی و نه کارگزاران انحصارات سرمایه داری آمریکا با ایرانی آزاد و آباد و مستقل سرسازگاری ندارند. هم چنین پشتیبانی آشکار و پنهان حکومت انگلستان از رژیم خمینی، نشان داد که جرثومه خود کامگی و شیادی یعنی ولایت فقیه، هم مشرق و همه غرب ۳ تکال دارد.

اما در ایران ستم دیده، مشمل آزاد یخواهی و بهروزی زحمتکشان خاموش نشد. نبرد دریادلان نوجوان و آوای پیکار نسل رزمنده گیتی، نوید بخش فردای پیروزی برای ضحاک مذهبی است. اکنون طلاید آن نظامی که باید مارا از این گرداب مهیب بد ساحل نجات برساند پیدا است: جمهوری دموکراتیک! اما در این شبگاه پیش از پیروزی، اضطراب از فاجعه، باشرانی درباره برخی درک و دریافتهای واژگونه از بنیه در صفحه ۲

استبداد: خصیه ماهوی رژیم

موج اقدامات اداندارد. اما نه تنها مقاومت مردم در رحم شکسته نشد بلکه کوجهها و خیابانهای شهرها، گریستانهای مختلف سراسر ایران شاهد اوج تنفس روز افزون مردم نسبت به رژیم ددمش حاکم است. دیگر برای همگان روشن شده است که کشتار دستخوش جانان مبارز و حتی افراد عادی و ظابزین گره از کار رژیم ننگشوند است و نی کشاید. اگر قرار بود ساریت گریستان با کشتار همگانی بر زمین ما حاکم شود، گریستانها بدسحل نقایش تنفر مردم بدل نمی شد. اگر قرار بود مردم تنگین کنند و صفوف مبارزه در هم شکند، آبسند اندهای دستخوش و تیربارانهای خیابانی اسبند تنبیه جاسوسی و نمایش قدرت استبدادی رژیم مریاست خنثی در مقاومت و مبارزه ایجاد کند. نوح فرج گشتی برای خیابانی دستدست مردان مسلح آماده شکار جوانان چه کرد هاند که رژیم اینگونه آنها سکی است و کشتار را بی وقفه ادامه دهد؟ اگر واقتدیت جامعه غیر موثر بودن کشتارهای کسیر و دستخوشی رانتان داد، چرا قدرت حاکمه راه حل دیگری نیاندیشد؟ این شاید سوال هزاران هزار انسان باشد که با همه وحشت خود و کوشش برای بهصرف ماندن از خود کرده اند. جواب این سوالها بنیه در صفحه ۲

درباره پلورالیسم فکری

در شماره قبل مسئله پلورالیسم سیاسی در جامعه را بررسی کردیم و نشان دادیم که تحقق پلورالیسم سیاسی نیاز مشخص جامعه است، نیازی که از واقعیات جامعه، یعنی موقعیت سیاسی و مشخصات زیربنائی و بیضائی جامعه سرچشمه میگیرد. در نوشته مورد بحث، رابطه ناگسستی میان پلورالیسم سیاسی و پلورالیسم فکری را خاطر نشان ساختیم. گفتیم که برقراری پلورالیسم سیاسی میسر نیست مگر آنکه پلورالیسم فکری در جامعه وجود داشته باشد.

بنیه در صفحه ۲

درباره پلورالیسم...

بنیه از صفحه ۱

لیکن پلورالیسم فکری مفهومی بس وسیع تر و ضرورتی همدجانبه تر دارد. در این نوشته کوتاه این مطلب را بازمی شکافیم.

پلورالیسم فکری، پذیرش اصل ضرورت تنوع اندیشه ها، مجاز شدن موجودیت آنها، اجازه دادن به بروز و رشد ایده ها و برداشت های مختلف در جامعه و میدان دادن به برخورد اندیشه ها است. رشد و تعالی يك جامعه، با درجه آزادی اندیشه و برخورد آزادانه آنها متناسب است و متقابلاً، آزادی اندیشه عامل و انگیزه ای برای رشد و تکامل سریع تر جامعه است.

استبداد...

بنیه از صفحه ۱

در موقعیت و ماهیت رژیم حاکم نهفته است. قهر "مکتبی" رژیم حاکم تاکنیکی برای مقابله با مخالفان نیست، جوهر ماهیتی این رژیم است. اگر در سرتاسر ایران، حتی يك صدای مخالف بر نمی خاست باز رژیم حاکم مردم را بحال خود رهان نمی کرد، بخاطر کم کاری، مسکرات، حجاب، موسیقی و شادی، البسه و نوع آرایش، این یا آن رفتار غیر مکتبی به آنها هجوم می برد، آنها را بکشتن می کشید، به خانه و کاشانه شان تجاوز می کرد و آنها را به قتل می رساند. اگر همه مردم در سوراخهای خود می خزیدند و کلمه ای علیه د ولتد اران جمهوری اسلامی بر زبان نمی آوردند، باز دوستایان رژیم، بخاطر سکوتشان، بخاطر معاشرت های شان بخاطر نوع خورد و خوابشان، آنها را از سوراخهای شان بیرون می کشیدند و مجازات می کردند. حمله روزانه به خانه های "مشکوک" فامیلی تحت عنوان ظن خانه تیمی، حمله زنان در ادارات و بانکها به دلیل البسه و آرایش، هجوم به جوانان در خیابانها و پارکها با اتهام رفتار غیر اسلامی، ماشین گردیها و حمله به میهمانیها همه و همه نمایانگر ماهیت واقعی رژیم حاکم است. این اعمال قهر استبدادی و همه جانبه نشان می دهد که تا این رژیم پابرجاست، تجاوز و نامرد می، قتل و جنایت ادامه خواهد یافت. حقایق روزانه نشان می دهد که برای رژیم حاکم همه مردم گناهکارند و شامل قرارداد های قصاص رژیم می شوند. مبارزات و مقاومتها باعث شد که رژیم نتواند برنامه "قصاص" و تجاوز روزانه به همه خانه ها و همه افراد و عابرین خیابانها را به شدت که مایل بود اجرا کند. این مبارزات و مقاومتها بسیاری از مردم را از تجاوز ایمن داشت و نه اینکه آنها را در خطر تجاوز قرار داد، به چند ماه پیش بیاندیشیم، پاشیدن اسید به صورت زنان، تصفیه های ادارات و خانه گردیها ریه یسار آورییم مطلب برایمان روشن می شود.

بشری است. منبهارت د یگر پلورالیسم فکری همنشانده پیشرفت جامعه و هم عاملی در جهت رشد تمامی جامعه است.

رشد و شکوفایی اندیشه، علم، هنر، ابتکار و دریک کلام شکوفایی بشریت جز از طریق پلورالیسم فکری در جامعه میسر نیست. با وجود پلورالیسم فکری، کسی یکی از مولفه های دموکراسی در جامعه است، انسان اجتماعی خود را بازمی یابد و ارزشهای بشری خویش را بازمی شناسد.

چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه ها و مسکحات

بنیه در صفحه ۳

برخی از نیروهای همکار د ولتیان که باشعار و رشکسته ضد امپریالیست بودن د ولتد اران می خواهند همکاری شرم آور و نوکر مآبانه و خیانتکارانه خود را توجیه کنند، تبلیغات فریب آمیزی را آغاز کرده اند. آنها می خواهند به بسیاری مردم ناآگاه بقبولانند که علت خشونت رژیم، اعمال خشونت از جانب مبارزان است. آنها که مامورند و معذور می خواهند گناه اعداها، خانه گردیها، آتش زدن کتابها، کشتار عابرین در خیابانها را به گردن مبارزان بیاورند. این دروغگویان که خود را کم حافظه جامی زنند نمی گویند که اخراج کارگران، پاکسازی کارمندان، دستگیری دستجمعی مخالفان و آزاد یخواهان، حمله و کشتار در دانشگاهها، بستن و آتش زدن روزنامه ها، سنگسار کردن زنان و مردان و هزار جنایت روزانه از جانب رژیم همه پیش از آغاز مقاومت و مبارزه مسلحانه خیابانی بود است. پایه استدلال این حضرات چاکر که منتظر موقعیت اند تا خود بجای د ولتد اران جمهوری اسلامی بنشینند و همکاری و همپایی امروزشان با جنایتکاران برای قدرت یابی فردایشان است، اینست که هر که اعتراض و مبارزه کند محکوم به مرگ است. این اصل "اخلاقی" پایه فکری همه مرتجعان در مانده و مستبد یسن جنایتکار است.

رژیم حاکم از همان ابتدای قدرت گیری به سرکوب و حشیانه حقوق و آزاد یهای دموکراتیک و به کشتار دستجمعی کرد و ترک، ترکمن و فارس آغاز کرد و هر لحظه که قدرت لازم را اختیار داشت به شدت عمل افزود. این رژیم زبانی جز قهر و سرکوب نمی شناسد، ماهیتی جز استبداد و تجاوز ندارد و تنها مبارزه و مقاومت است که راه نجات میهن ما از بختک سیاه و ضد تاریخی رژیم حاکم است. بار د یگرمی گوئیم برای سردمداران رژیم حاکم تجاوز، سرکوب، جنایت یسک تاکنیک مبارزه با مخالفان نیست، اجزای اساسی ماهیت اوست.

بورژوازی محدود سازند. آنان مجاز نیستند که در قلمرو دموکراسی و آزادی اندیشه، از بورژوازی عقب تر باشند. بعکس، آنان موظف اند، دموکراسی و آزادی اندیشه و میان رابده درجه‌ای به مراتب بالاتر و با کیفیتی عالی تر از آنچه در حد و توان بورژوازی است برای جامعه طلب کنند و تأمین نمایند.

زیرا، آزادی اندیشه، هرچه وسیع‌تر باشد به نفع جامعه و در درجه اول به نفع زحمتکشان و طبقه کارگراست و سرکوب‌اندیشه، حتی سرکوب‌اندیشه بورژوازی و از آن فراتر، مذهبی، تحت هر عنوان و توسط هر کس صورت گیرد و زیر پرچم هر ایدئولوژی و مکتبی انجام شود به زیان زحمتکشان است. وجود اندیشه‌های گوناگون، نه تنها مضر حال طبقه کارگر و زحمتکشان نیست، بلکه برای آنان ضروری است.

فرایند پیدایش و رشد یک ایدئولوژی، فرایند برخورد اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌هاست. یک ایدئولوژی در رابطه با تکامل اجتماعی جامعه و پیدایش و رشد و تکامل طبقات جامعه، مقدمتاً در متن ایدئولوژی حاکم و در تقابل و مبارزه با آن نطفه می‌بندد، رشد می‌کند و منسجم می‌شود.

مارکسیسم در تقابل با ایدئولوژی بورژوازی بوجود آمد، در مبارزه با آن رشد کرد و قوام یافت. مارکسیسم در زمینه‌های مختلف (اقتصاد، فلسفه، تاریخ...) هم‌اقدامه منطقی نقطه نظرهای بورژوازی، و هم‌نافی آنان بود. در نفی و نقد ایدئولوژی بورژوازی مارکسیسم قوام یافت نه در کنار گذاردن یا سرکوب آن. تاریخ تکامل مارکسیسم گواه آنست که مادام که این اندیشه در برخورد با اندیشه‌های دیگر قرار داشت، یعنی در موضع نقد و تفسیر و در موضع انقلابی بود (نفی یا الکتیکی)، تکامل یافت، رشد کرد و به ابغداد جدیدی دست یافت و زمانی که تحت نام مارکسیسم از برخورد آزادانه اندیشه جلوگیری بعمل آمد و به اصطلاح "اندیشه بورژوازی" مورد سرکوب قرار گرفت، (نفی مکانیکی) هنگامی که مارکسیسم نه برای نقض و تغییر بلکه به منظور توجیه و تأیید بکار گرفته شد، از حرکت تکاملی و رشد خود باز ایستاد و متحجر شد. در حالت اول مارکسیسم از موضع انقلابی عمل می‌کرد و در حالت دوم از موضع محافظه‌کارانه و کف‌ورمیستی.

می‌گوئیم تحت نام مارکسیسم، زیرا خود مارکسیسم محصول برخورد و نفی یا الکتیکی ایدئولوژی‌های بورژوازی است و بنابراین نمی‌تواند در جوهر خود سرکوب کننده اندیشه‌های دیگر باشد. بدین ترتیب روشن است که مارکسیسم، بعنوان آنتی‌تزاید ایدئولوژی‌های بورژوازی، نمی‌تواند بدون وجود این ایدئولوژی‌های مخالف به موجودیت خود ادامه دهد و وجود آن.

تجربیدن آنها در برابر وسیع‌ترین توده‌های مردم، می‌تواند معیاری باشد برای جدا ساختن سره از ناسره، علی از غیر علی و درست از نادرست؟ چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند به کنار گذاردن و طرد نظرات نادرست منجر شود؟ و بالاخره چه چیز، به جز برخورد آزادانه اندیشه‌ها، می‌تواند موجب تصحیح و تکمیل نظرات درست شود، آنها را قوام بخشد و وسیل د هت ؟

* * *

- ۱ -

لیکن نیروهای چپ سنتی که بطور عام اهمیت در دموکراسی برای جامعه در ایدئولوژی درک کرده‌اند، در باره پلورالیسم فکری نیز موضعی مخالف و حتی خصمانه دارند. چپ‌های ما، پی‌باصطی سوسیالیسم را، که نجات بشریت از قید هرگز نیست و سرکوب است، بد و واژگونه دریافت کرده‌اند. آنان از این مفهوم که در جامعه طبقاتی، دموکراسی هم‌امری طبقاتی است برداشتی بغایت سطحی و مکانیکی ارائه می‌دهند و به نام مارکسیسم و سوسیالیسم از ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوازی" صحبت می‌دارند. آنها، مارکسیسم و سوسیالیسم را چون چپاتی که رسالت سرکوبی اندیشه و محابود ساختن آزادی را به عهده دارد تصور می‌کنند و همینطور مردم معرفی می‌کنند. و طبیعی و منطقی است که این "سوسیالیسم" جاذبه‌ای برای مردم نداشته باشد و آنان را برای تفسیر شرایط و درگونی محیط زندگی بر نیانگیزد.

به اعتقاد ما، موضع مارکسیست‌ها در هر موقعیتی که باشند، باید دفاع پیشگیرانه از آزادی بی‌قید و شرط اندیشه باشد. دفاع از دموکراسی و آزادی اندیشه برای نیرویی که در اپوزیسیون قرار دارد، هنوز چندان مهم نیست. مهم‌تر آنست که در صورت کسب قدرت یا شرکت در آن نیز مدافعان دموکراسی و از جمله آزادی اندیشه باشد، آنرا محترم شمارد، رعایت کند و وسط دهد. نیرویی که در اپوزیسیون قرار دارد و خواهان دموکراسی و آزادی اندیشه و بیان است، اگر به هنگام کسب قدرت، تحت هر عنوان، آنرا محدود سازد، دموکرات حقیقی نیست و دفاع از دموکراسی فقط شگردی است برای ازسیدان بد ساختن رقیب در قدرت و نه بخاطر ضرورت دموکراسی و آزادی اندیشه برای پیشرفت جامعه. چنین دفاعی سالوسانه وقلابی است.

مارکسیست‌ها مجاز نیستند که از بورژوازی در قدرت بخواهند که آزادی بی‌قید و شرط اندیشه و بیان را در جامعه رعایت کند، لیکن خود به هنگام شرکت در قدرت، آنرا، برای هر نیرو و طبقه‌ای و از جمله برای

منوط به وجود مخالف آنست.

از سوی دیگر، وجود و برخورد اندیشه‌های مخالف به مارکسیسم، موجب تصحیح و تکمیل آن می‌شود. زیرا مارکسیسم، برخلاف تصور عدّه‌های، یک شریعت تمام و تمام‌غیرقابل تغییر نیست. مارکسیسم نیز مانند هر ایدئولوژی دیگری در پرتو انتقاد اندیشه‌های دیگر و بویژه اندیشه‌های مخالف و برخورد به مسائل جدید کمبودهای خویش را جبران می‌کند، خود را مورد نقد قرار می‌دهد و تصحیح و تکمیل خود می‌پردازد و قدرت برخورد خویش را به جامعه افزایش می‌دهد. از این جهت نیز مارکسیسم موافق برخورد آزادانه اندیشه‌ها و پلورالیسم فکری است.

* * *

-۲-

چیز را برای مردم مورد توضیح قرار دهد و آنان را نسبت به عواقب انتخاب این یا آن راه از پیش آگاه سازد، لیکن چنانچه به حق حاکمیت مردم احترام می‌گذارد، مجاز نیست که بجای آنان تصمیم نهایی را اتخاذ کند. اتفاقاً، تنها در چنین صورتی است که توده‌ها با مقایسه و برخورد مستقل و تجربه مستقیم به آگاهی دست می‌یابند و قدرت برخورد مستقل و تمیّز بد و خوب را کسب خواهند کرد، به مصالح خویش آگاهی خواهند یافت و از بروز اشتباهات بزرگ اجتناب خواهند شد. و تسهیل را این صورت است که به توده‌ها خدمت شده است. وانگهی، چنانچه آزادی برخورد اندیشه‌ها وجود داشته باشد، و توده‌ها حقیقتاً از آزادی کامل انتخاب برخوردار باشند، کمتر از هر حالت دیگری امکان اشتباه از جانب آنان وجود دارد.

وجود پلورالیسم فکری، برای یک جامعه دموکراتیک از این جهت نیز ضروری است که تنها در صورتیکه هر فرد، گروه یا حزبی امکان ابراز آزادانه نظرات خود را داشته باشد و بتواند مردم را با نظرات خویش آشنا سازد، اکثریت و اقلیت در مورد مسائل کلی یا جزئی جامعه مفهوم حقیقی پیدا می‌کند. مادام که آزادی اندیشه و عقیده تأمین نباشد، مادام که همه‌گفتی‌ها امکان گفته شدن و شنیده شدن نداشته باشند و مردم با نظرات گوناگون صاحبان اندیشه آشنا نشوند، قادر نخواهند بود که عقیده و نظری را آزادانه و آگاهانه برگزینند و اکثریت و اقلیتی که در شرایط عدم وجود پلورالیسم فکری یا در شرایط محدودیت آزادی عقیده، تشکیل می‌شود، اکثریت و اقلیت حقیقی نیست. وجود و کارکرد صحیح نهاد های دموکراتیک و توده‌های نیز تنها بر بنای پذیرش پلورالیسم فکری میسر است. یک نهاد دموکراتیک نظیر شورا اعم از آنکه در مدرسه، دانشگاه، محله، روستا و یا کارخانه باشد هنگامی حقیقتاً دموکراتیک است و دموکراتیک باقی می‌ماند که تمام اعضا آن از حقوق مساوی در برابر عقیده و رای برخوردار باشند و هیچ فرد یا گرایش خاصی مجاز نباشد، فرد یا گرایش دیگری را به سبب اعتقادات و نظراتش از حقوق دموکراتیک خویش محروم سازد. در چنین صورتی است که نهاد مزبور بنا بر رای آزاد همگانی می‌تواند براراده جمع استوار باشد و سیاست متکی به آراء جمع را به پیش ببرد.

-۳-

از اینها گذشته، ما از آن دسته از چپ‌هاست که خواهان سرکشی اندیشه بورژوازی و مخالف پلورالیسم فکری هستیم، سوال می‌کنیم که معیار تشخیص اندیشه بورژوازی از "پرولتری" چیست؟

در جوهر پلورالیسم فکری اعتقاد و اعتماد به توده‌های مردم و احترام به حق حاکمیت آنان نهفته است. ظاهراً کسانی که مخالف پلورالیسم فکری هستند - و از جمله آن دسته از "مارکسیست" هائیکه سرکوب اندیشه بورژوازی را توصیه می‌کنند، نگران آن هستند که توده‌های مردم تحت نفوذ ایدئولوژیها و اندیشه‌های انحرافی قرار گیرند و به انحراف کشید بشوند. به خاطر اجتناب از این انحراف، آنان سرکوب اندیشه‌های دیگر را توصیه و اجرامی کنند. اینان اعم از آنکه زیر پرچم اسلام عمل کنند یا به نام مارکسیسم - لنینیسم، از موضع قیومیت مردم و توده‌ها حرکت می‌کنند. یکی بعنوان "ولایت فقیه"، برای ممانعت از گمراهی گوسفندان خود، اندیشه‌های الحادی را مورد سرکوب قرار می‌دهد و دیگری به مثابه "پشاهنگ طبقه کارگر" برای جلوگیری از رفتن توده‌ها به زیر پرچم بورژوازی به سرکوب اندیشه بورژوازی می‌پردازد. با سرکوب اندیشه هر دو آنها حق انتخاب آزادانه مردم و توده‌ها را از آنان سلب می‌کنند و به بهانه دلسوزی برای توده‌ها، حق حاکمیت، انتخاب و تصمیم‌گیری، یعنی طبیعی‌ترین حق انسان آزاد را مورد تجاوز قرار می‌دهند. مهم نیست که این تجاوز به حقوق ابدی این مردم با حین نیت صورت می‌گیرد یا با سوء نیت و سالوسانه، آنچه مسلم است در این میان با سرکوب اندیشه‌های دیگر، با ممانعت در برخورد آزاد اندیشه‌ها، در حقیقت خود مردم مورد سرکوب قرار گرفته و محدود شده‌اند.

آری ممکن است که در مقاطع و زمانهایی مردم واقعاً راه اشتباه را انتخاب کنند، لیکن این هم حق مردم است که آزادانه اشتباه کنند و اشتباهات خود بیاموزند. هر کس می‌تواند و وظیفه دارد که با ارائه اندیشه خود، با برخورد به اندیشه دیگران، همه

(خطاب ما چپ هاست، زیرا "مکتبی" های دیگر که جای خود دارند). مگر بر روی بعضی اندیشه ها اتیکتی نصب شده است که روی آن نوشته اند "ساخت بورژوازی"؟ مگر جز برخورد آزادانه وسیله دیگری برای تشخیص ماهیت اندیشه ها یافت می شود؟ و مگر راه دیگری برای افشاء نظرات ارتجاعی وجود دارد؟

وانگهی، مگر نمی توان با زدن برجسب بورژوازی به هر اندیشه و نظری که مخالف نظر و منافع صاحبان قدرت باشد، از بروز و ابراز هر اندیشه ای - حتی انقلابی ترین اندیشه ها، از قبل مانع بعمل آورد؟ مگر نه اینست که بهنگام نبود آزادی اندیشه، صاحبان قدرت دارندگان انحصاری معیار و محاکم تشخیص اندیشه های انقلابی و ضد انقلابی هستند؟ کدام تضمین وجود دارد، که در صورت نبود آزادی اندیشه، هر فکری و نظری، مورد سرکوب قرار نگیرد و طرح نشده طرد نشود؟ مگر تاریخ صدها و هزاران نمونه تصفیه فیزیکی و سیاسی انقلابیین و اندیشمندان را، کعبه همین بهانه ها سرکوب شده اند، ارائه نمی دهد؟

آنان که سودای سرکوب اندیشه را در سر می پرورانند و به پلورالیسم فکری و تنوع اندیشه اعتقاد ندارند بهتر است قدری تأمل کنند و تصویر جامعه آینده مورد نظر خویش را در آئینه کشورهای "سوسیالیسم واقعا" موجود "بنگردند". ببینند که اعمال این روش تا چه حد مانعی بر سر راه رشد و شکوفایی این جوامع، چه در زمینه فرهنگی و چه در قلمرو تولید و مناسبات اجتماعی شده است. لهستان را ببینند که چگونه تحت عنوان حکومت پرولتاریا، دهها میلیون کارگر را از ابد این ترین حق خویش، یعنی حق ایجاد سندیکا های مستقل و آزاد، حتی در جوامع سرمایه داری کلاسیک غیر قابل تجاوز است، محروم می سازند و تلاش میلیونها زحمتکش و روشنفکر را برای آزاد زیستن مورد سرکوب قرار می دهند. ببینند که چگونه با مخالفین سیاسی و صاحبان اندیشه عقیده، از هر موضعی که باشند، همچون دیوانه ها رفتار می کنند و به آسایشگاههای روانی شان می فرستند.

برخلاف نظر مخالفان پلورالیسم فکری و ضد بیان سرکوب اندیشه های انحرافی و بورژوازی، در صورت عدم وجود آزادی اندیشه بیان، همواره ضد انقلابی ترین و ارتجاعی ترین اندیشه ها، تحت پوشش افکار انقلابی خود را اجازه و با جا رو جنجال و جوسازی بر مردم حکومت کرده اند. بهترین محیط و زمینه برای غلبه اندیشه های ارتجاعی، اتفاقاً در صورت نبود آزادی بی قید و شرط اندیشه بیان فراهم می گردد. هرگز در تاریخ نمونه ای یافت نمی شود که اندیشه های

مترقی و انقلابی، از وجود آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان، زیان دید باشند.

اندیشه مترقی و انقلابی نیازی به سرکوبی اندیشه های دیگر ندارد، زیرا رشد آن، هنگامیکه آزادی اندیشه و بیان وجود دارد تضمین می گردد. بعکس اندیشه واپسگرا، عقب مانده و ارتجاعی تنها در صورت ایجاد محدودیت برای اندیشه های دیگر امکان ادامه زیست خواهد داشت.

اصولاً نیاز به سرکوب اندیشه از کجا ناشی می شود و چه موقع اجزا می گردد؟ هنگامی که ایدئولوژی یا اندیشه ای قدرت و قابلیت اقتاعی خود را از دست می دهد و نتواند مردم را اقتاع یا تحمیق کند ضرورت اعمال سرکوب برای آن مطرح می شود. زیرا ادامه زندگی و حاکمیتش از این پس در گرو سرکوب مستقیم اندیشه های دیگر و بستن دهان کسانی است که راه حل مقبول تری به مردم ارائه می دهند. اندیشه ای که در میان مردم پایگاه داشته باشد و مورد قبول آنان باشد، اعم از آنکه اندیشه ای مترقی یا ارتجاعی، انقلابی یا ضد انقلابی باشد، هنوز نیاز به سرکوب مستقیم ندارد. اما، روشن است که اندیشه ارتجاعی بویژه در صورت وجود آزادی بیان، نمی تواند مقبولیت خود را در درازمدت حفظ کند، و در پیرایه افشاء خواهد گردید و از جانب مردم طرد خواهد شد بنابراین سرکوب اندیشه دیگران در بطن آن نهفته است و هر آینه قابلیت اقتاع و تحمیق خود را در میان مردم از دست می دهد، بهمان میزان که منزوی می شود. نیاز به سرکوب بیشتر و وسیع تر پیدا می کند. نگاهی اجمالی به رژیم های حاکم در کشورهای مختلف، اعم از کشورهای سرمایه داری غربی و یا "سوسیالیستی" و نیز کشورهای خودمان، مویذ این نظر است.

بنابراین ضرورت سرکوب اندیشه های دیگر نشانه ضعف اندیشه سرکوبگر است. وقتی اندیشه توان است و از برخورد و او می ماند، چماق بر صحنه ظاهر می شود. بعکس، قدرت یک اندیشه با وسعت آزادی ای که برای دیگران پشه ها قائل است قابل سنجش می باشد. مارکسیسم، یعنی مارکسیسم انقلابی، پویا، زنده و منقد و نه "مارکسیسم" دکامتیک و کنفور میست، بنا بر ماهیت خویش، گسترده ترین آزادی اندیشه و بیان را برای تمام اندیشه ها و ایدئولوژیها قائل است و این نشانه قوت است.

بدین پلورالیسم فکری در جامعه، موجب می شود که هر اندیشه ای، بدون ترس و وحشت از سرکوب آنچه را که می خواهد آشکارا بیان کند و کمترین ضرورت می یابد که حرف خود را در پوشش دیگری ابراز کند. از این رو برخورد اندیشه ها با روشنی و وضوح بیشتری صورت خواهد گرفت و امکان دستیابی، مقایسه و

انتخاب برای مردم با سهولت بیشتری فراهم خواهد شد. نبود آزادی حقیقی اندیشه و بیان، چه مشکل مصنوعیت و سرکوب مستقیم و چه از طریق ایجاد جو هیستریک و ارباب موجب می شود که منافعی خفیف و متضاد و اندیشه ها و افکاری که مدافع اینگونه منافع متضاد هستند، با زبانی مشابه و تحت یک چارچوب و یک "مکتب" واحد بیان گردند. "مکتب" حاکم، با سرکوب اندیشه های دیگر، شرایطی را فراهم می سازد که فرصت طلبانه ترین اندیشه ها با مخفی نمودن خویش پشت مکتب حاکم و با استفاده از جو ارباب که پدید آورده است، مقاصد واقعی خویش را پنهان سازند و به پیش برند.

* * *

-۴-

عدم پذیرش پلورالیسم فکری برای اندیشه ها و ایدئولوژیهای ارتجاعی و غیرمترقی، امری طبیعی بنظر می رسد. سوالی که اکنون مطرح می شود این است که چرا بسیاری از چپ های ما که ظاهراً به مارکسیسم اعتقاد دارند، نیز مخالف پلورالیسم فکری و آزادی اندیشه اند؟ پاسخ را باید در عوامل تاریخی و اجتماعی جستجو کرد.

سلطه استبداد چند هزارساله بر جامعه ما، محل چندانی برای آزاد اندیشی و آزادی اندیشه باقی نگذاشته است. اعمال سرکوب از جانب حکام و پذیرش و تحمل سرکوب توسط مردم، سنتی ریشه دار است. استیلای ترس و وحشت از ابراز عقیده و نظر، پنهان ساختن عقاید و افکار و دست بالا ابراز آن در لاف و بشکل معمول از مشخصه های فرهنگی و ادبی جامعه ما است. رشد و تکامل ناکافی جامعه و سطح نازل فرهنگی زمینه اصلی وجود این سنت است. چپ های ما نیز به عنوان بخشی از جامعه از تأثیر نفوذ فرهنگی آن در امان نبوده اند.

از آن گذشته منبع اصلی تغذیه چپ ایران، نه مارکسیسم مارکس، نه مارکسیسم پویا، زنده و منقد، بلکه "مارکسیسم" مسخ شده، توجیه گرا و کفورمیستی دهه های ۵۰-۳۰ قرن حاضر در روسیه شوروی است. خود این تمایل چپ های ما به تغذیه از این منابع و نمایندگان برجسته این نوع "مارکسیسم" معنی دار است و بازینه های فرهنگی جامعه ارتباط دارد. نیاز بد سرکوب اندیشه، در "مارکسیسم" کفورمیستی، که حرفی برای گفتن ندارد، قدرت اقناعی خود را از دست داده است و در معرض اندیشه ناتوان است کاملاً طبیعی بنظر می رسد.

تبلیغات و القاعات و جو سازیهای حزب تودا با

استفاده از همان "مارکسیسم" توجیه گرو کفورمیستی نیز در رکشل گرفتن از همان نیروهای چپ و سبک کار و روشی که آنان اختیار کرده اند تأثیر قابل توجهی داشته است. حزب توده با استفاده از زرادخانه ایدئولوژیکی "مارکسیسم" کفورمیست، موفق شده است هم در میان چپ ها و هم در میان سایر نیروهای سیاسی، آنتی دموکراتیسم خود را تا حدی نفوذ دهد. دفاع وی از رژیم جمهوری اسلامی، علاوه بر جنبه های سیاسی و تاکتیکی، در این نیز نهفته است که درباره استبداد و سرکوب با آن نزدیکی و توافق دارد، یعنی از نقطه نظرایدئولوژیک استبداد و سرکوب برای وی، قابل پذیرش، قابل توجیه و قابل دفاع است.

از حاشیه به متن بازگردیم. نیروهای چپ ایران، بنا بر درک غیر دموکراتیک و به پیروی از سنت های سکتاریستی، نه تنها، تحت عنوان ضرورت سرکوب "اندیشه بورژوازی"، پلورالیسم فکری را در جامعه نمی پذیرند، بلکه هرگونه تنوع فکری را در میان نیروهای چپ و یار درون گروه های خود نیز مجاز نمی دانند و با انواع برجسته ها مورد سرکوب قرار می دهند. هر فکری عقیده و نظر سیاسی و شوریک مخالف با نظر رهبری گناهی نابخشودنی محسوب می شود و اجازه بروز خارجی نمی یابد. از این رو هیچ بحث و گفتگوی خلاق، نند در میان گروه ها و نند درون آنها باقی نمی گیرد و همین امر مانع بزرگی بر سر راه شکوفایی گروه ها از لحاظ نظری است و آنان را به انجماد و تحجر می کشاند، همچنانکه کشاند است. در شرایطی که اقلیت های نظری - حتی با پذیرش اجرای نظر و سیاست اکثریت - امکان طرح بیرونی و آزادانه نظرات خویش را نداشته باشند، کاملاً طبیعی است که افراد خوش تریحه و صاحب فکر یا مورد تصفیه قرار گیرند و یا کناره گیری کنند. آنچه در گروه های مزبور باقی می ماند و امکان بقا می یابد، کسانی هستند که از سیاست، تعهد نباله روی کورکورانه از نظر رهبری را بداند همان عمل کنند. این طرز برخورد فقط می تواند کفورمیسم را رشد دهد. سطح نازل شوریک و سیاسی گروه ها محصول طبیعی چنین وضعیتی است. نگاهی گذرا بنوشته ها و روزنامه های گروه های چپ، که اغلب فاقد فکرواندیشه نوخیزی هستند و سراسر انباشته از کلیشه های کهنه، زنگ زده و تاریخا شکست خورده های هستند، گواهِ روشنی بر سطح نازل آنان است. ناتوانی گروه ها در نزدیکی اتحاد یا وحدت - علاوه بر علل گوناگون داخلی و بین المللی - از جمله در اینست که آنان قادر نیستند وحدت و اتحاد را در تنوع جستجو کنند و تحقق بخشند و عکس یادگاری فرمالیستی در جستجوی وحدت گمته خویش اند.

ضرورت جمهوری دموکراتیک

بنیاد از نسخه ۱

جمهوری و کم و کیف ارکان و خصوصیات آن، در آمیخته است. گوئی رزمندگان تمامی جنبه‌ها، نرسیده اند یسیدن و کنکاش طرحهای هستی اجتماعی و حیات سیاسی آینده رانیانته و تنهاد راضطرار شرایط، و به اتکای آنچه که از قبل می دانسته اند، و کم توجهی به آنچه نیازم مردم کنونی جامعه است، بد تبلیغ و ترویج "آلترناتیو"های خود مشغولند! جمهوری کارگزاران و دهقانان، جمهوری مکتبی و توحیدی، جمهوری

خلاصه کنیم. ما نشان دادیم که تکامل و شکوفایی جامعه، منوط به وجود آزادی اندیش و بیان یعنی پلورالیسم فکری است و هرگونه قید و شرطی برای تحدید آزادی اندیشه به دستاویزی برای سرکوب اندیشه‌های مترقی بدل خواهد شد.

روشن است که پذیرش پلورالیسم فکری، در عین حال بمعنای پذیرش آزادی وجود ابزارهای لازم برای طرح اندیشه یعنی آزادی قلم، بیان، اجتماعات، احزاب، کانونها و محافل سیاسی، صنفی فرهنگی، هنری، علمی و غیره است.

ممکن است این نظر که چپ‌ها همیشه از جمله دردوران سوسیالیسم باید خواهان آزادی کامل اندیشه و آزادی کامل حزب برای همه و حتی برای بورژوازی باشند از نظر چپ‌های سنتی، الحادی به نظر رسد، زیرا بالکوهای پیش ساخته و تاریخی شکست خورده آنان انطباق ندارد. ما از بحث و گفتگو، ارائه دلیل و مراجعه به تجربیات تاریخی در این زمینه استقبال می‌کنیم، ولی از این همپاکی‌ها نداریم که ماشین برجسب زنی عده‌ای که در قلمرو اندیشه توان مقابله ندارند، طبق معمول و مرسوم بکار افتد و چپ و راست برجسب‌های بورژوازی و لیبرالی به نظرات مابکوند.

ماباد درس آموزی از تجربیات تاریخی موجود، بویژه شکست ساختمان سوسیالیسم در کشورهای "سوسیالیستی"، اعتقاد داریم که ساختمان سوسیالیسم تنها از مسیر پلورالیسم فکری می‌گذرد، به این دلیل ساده که سوسیالیسم دستورالعملی نیست که از قبل توسط عده‌ای تدوین شده باشد و مردم فقط ملزم به اجرای این دستورالعمل باشند، بلکه مجموعه ایست از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل که در حرکت پیویای مردم، در برخورد آزاد انانند یسه‌ها و در بررسی و نقد مداوم پراتیک خود و دیگران، امکان تحقق می‌یابد.

امید

۶۰/۷/۱۱

دموکراتیک اسلامی و... عناوین فراوان در جریانند ولی گوئی واژه‌ها نیز در تلاطم شدید ناشی از بحران زیروروشده‌اند و معانی خود را از دست داده‌اند. آیا به واقع "جمهوری" از جانب سازمانها و نیروهای سیاسی چپ وطنی و اسلامی دریافتی سنجیده یافته است؟

واژه "جمهوری" به معنای همگان و تودهردم است و حکومت جمهوری در فرهنگ سیاسی بد حاکمیت -

مستقیم و یا غیرمستقیم - مردم گویند. ارکان این حکومت قریب است که شناخته و مقبول اند یسند ان و برگزیدگان جوامع گوناگون قرار گرفته است. اول اینکه در "جمهوری" منشا حکومت و قدرت سیاسی مردم می‌باشند. حاکمیت منی چکیده این اصل است و اساس انتخاب آزاد در تمام سطوح می‌باشد. اصل انتخابات از ارکان جمهوری است. دوم اینست که

جمهوری بدون دموکراسی و پلورالیسم سیاسی، واژه‌ای توخالی و فریبی بیش نیست. جمهوری هنگامی در تاریخ تمدن بشریت بمعنی مدرن آن پابند عرضه و جود گذاشت که شرایط اجتماعی برای نفی دیکتاتوری سیستمهای استبداد فردی و جمعی (کلیسایی)

فراهم شد بود. جوامع اروپایی به درجه پیشرفته‌ای از رشد نیروهای مولد، هو پیدایش اختراواتد یسه‌های مطلوب و بالنده آن نقل شد، بود و سدراه تکامل همانا مناسبات تولید، ماقبل سرمایه‌داری و نظامهای سیاسی خود کامیوندند. پیکارهای طولانی که زحمتکشان و بخصوص طبقه کارگر در صفوف مقدم آن می‌جنگیدند، تضادهای آشتی ناپذیر را به نفع ترقی و پیشرفت حل کردند و ارکان جامعه مدرن را بی افکندند. دموکراسی سیاسی و جمهوری، دستاوده این پیکارها بود. "زسال ۱۷۸۹ تا ۱۸۳۰..... انقلابات بورژوازی بدست کارگران صورت گرفته است و همین هابود تا که در ۱۸۴۸ جمهوری را روی کار آوردند" (انگلس - مقاله کارگران اروپایی)

اینکه بورژوازی رشد یافته، متشکل و باسیاست و فرهنگ اروپایی در این جمهوری‌ها به قدرت غالب نائل شد، بنایش بر بنیادهای اقتصادی و مناسبات مسلط بورژوازی جامعه و تناسب قوای مساعد برای وی استوار بود. اما در فرآیند همین دوران نیز اقتضای و طبقات زحمتکش جامعه، از اسارت و بندگی بی حق و حقوق دوران ماقبل بدرآمده بجایگاههای روشن و با حقوق مرسوم جدید یافتند و هگفته مارکس طبقه کارگر در این روند بود که "طبقه‌ای برای خود" شد. اما با رسیدن بورژوازی بفاریکه فرمانروایی دولتی، دموکراسی سیاسی در معرض تحدید و تبعیضات جدیدی قرار گرفت، و از آن پس پیگیرترین مبارزان

ارتقا" دهد. اینکه هر جامعه‌ای در شرایط مشخص تاریخی خود، به چه حکومتی دست می‌یابد و قادر به استقرار چه نوع جمهوری است، تنبیه تبلیغ اندیشه ای و ترویج ایده‌ها مربوط نیست، بلکه مهمتر و ضروری‌تر در تحقق هر ایده، شرایط خاص اجتماعی و تناسب واقعی نیروهای فعال اقشار و طبقات آن جامعه می‌باشد: "کافی نیست که ایده بر تحقق خویش پافشاری کند، بلکه این واقعیت است که باید ایده را بطلبد" (مارکس - در نقد بر فلسفه حقوق هگل)

* * *

در میان طیف وسیعی که از جمهوری سخن می‌گویند هر جریان مروج درک و طرح خاصی از "جمهوری" است که برخی از این تزه‌های انحرافی هیچگونه تراثی با جمهوری به معنی و مفهومی که اشاره کردیم نداشته بلکه عملاً "ضد جمهوری" می‌باشند:

۱- تر جمهوری خونتا (یا حکومت "جمهوری" نظامی) گرچه مبلغین این تریه نشر و ترویج رسمی و نامشروع و نشان مبادرت نمی‌کنند، ولی در هر فرصتی می‌کوشند به مردم گرفتار در ناامنی و افشاش و مصیبت‌های گوناگونی اینطور القا کنند که "جمهوری بلی" ولی آن جمهوری که نظم و نسق داشته باشد، و امنیت و قانون حاکم باشد، و در ایران جز ارتش چه کسی می‌تواند نظم برقرار کند؟ "اینگونه تبلیغات در واقع امر چیزی جز هواداری از تزار امپریالیستی دیکتاتوری نظامی به لباس "جمهوری" نمی‌باشد. کسانی که این فکرات رجاعی را دامن می‌زنند از سوئی از فوران مجدد انرژی انقلابی مردم و رشد و توسعه سازماندهی‌های اپوزیسیون در هراس شدید می‌باشند و از سوی دیگر مایلند از طریق این "راه حل" تکیه‌گاه بین‌المللی قدرتمندی دست و پا کنند، تا ضعف و بی‌مقداری سیاسی خود را در داخل، از آن راه جبران کرده و در سیاست ایران وارد یگر به‌جای مقامی برسند. این تز و تبلیغ در میان سیاست‌بازان ناسیونالیست‌های ضد کمونیست و پان ایرانیست‌های چهره عوض کرده و بخشهایی از تجار بزرگ غیرملی، حامیان پروپاگاندای قرض‌دار، ولی آیا اصولاً چنین اوهامی در ایران کنونی ما وضعی که این ارتش در چارآمنت‌شان مس تحقیق دارد؟ بنظر ما، خیر! به این دلیل که از تش برای نشستن به آریکه "جمهوری" انجام و استحکام کافی ندارد. ما توجدها بر راه‌حلهای سیاسی و دموکراتیکی که پیش پای ماست و وظیفه نیروهای ترقی‌خواه و انقلابی مبارزه با تزه‌ها و طرح،

دموکراسی و آزادی سیاسی تنها همین اقشار و طبقات تولیدگر و مخصوص طبقه کارگری می‌مانند. اندیشمندان و راهبران بزرگ نهضت کارگری پیوسته بر این درس تاریخی که دموکراسی سیاسی و جمهوری دموکراتیک نیاز عاجل زحمتکشان و پیش‌شرط هر فرآیند اجتماعی بعدی است مکرراً تأکید نمودند: "بدون آزادی سیاسی ندیک انکشاف کامل نیروهای مولده در جامعه جدید بوزوایی، ندیک مبارزه طبقاتی آشکار و آزاد، نه یک روشنگری، تربیت و آموختن بیرونتاریا قابل تصور است. به این دلیل بیرونتاریائی که صاحب‌آگاهی طبقاتی است همواره وظیفه خود می‌داند که مبارزه‌اش قاطع برای آزادی کامل سیاسی و انقلاب دموکراتیک بکند" (لنین جلد ۸ - ص ۱۳۵ آلمانی)

اصل دیگر "جمهوری" تنظیم و تمهیدکنیمهائی است که از تمرکز خارج از کنترل قدرت و استحاله دیکتاتورنشانه آن مانع شود: یعنی تفکیک و تقسیم قوا و قدرت، از طریق انطباق اصول کلی این طرح با شرایط و نیازهای مشخص جامعه مربوطه بنابراین "جمهوری" که در انحصار یک حزب یا یک قوه سیاسی - نظامی یا یک گروه و فرد باشد، ضد جمهوری است. جوهر جمهوری دموکراتیک، برد مومراسی سیاسی و بویژه بر مهمترین اصول آن یعنی انتخابات همگانی تفکیک قوا و جلوگیری از تمرکز قدرت استوار است و فعلیت آن مستلزم مبارزه مداوم زحمتکشان مخصوص طبقه کارگر و نیروهای سیاسی دموکرات، انقلابی و سوسیالیستی جامعه می‌باشد. خطراتی که جمهوری دموکراتیک را در معرض تهدید و نیستی و استحاله قرار می‌دهند، بسیارند و هر یک در شرایط ویژه ای می‌توانند در صورت شکست نیروهای مردم، جمهوری را تبدیل به "ضد جمهوری" کنند: پیدایش انحصارات سرمایه که در عرصه سیاسی خارج از کنترل عمومی کار می‌کنند و در شرایط بحرانهای سرمایه‌داری گرایش به نفی دموکراسی سیاسی و استقرار دیکتاتوری خشن دارند، رشد بوروکراسی دولتی بطریقی که از جانب مردم قابل تصفیه و بازرسی نباشد، خودسری قدرت‌های اجرائی و بخصوص بخش ارتش و پلیس سیاسی، سیطره جوش حزبی فراگیر و ضد دموکراتیک، و بالاخره پیدایش نهضت‌های مذهبی قشری، مهمترین این خطرات می‌باشند. از سوی دیگر رشد تضاد‌های اجتماعی همراه قدرت‌گیری سازمان‌یابی‌های مترقی و انقلابی کارگران، روشنفکران و سایر نیروهای ترقی طلب می‌تواند در روند انقلابی، جمهوری دموکراتیک را که برد مومراسی غیر مستقیم سیاسی متکی است به جمهوری شورائی و دوره جمهوری مستقیم تولیدگران

و ضائی است که باعث سیادت ارتش بر سیاست گردد .
 و اما عده ای بر این تصورند که ارتش تکلیفگانه اصلی
 جمهوری دموکراتیک گردد و جمهوری نویای مارا ارتش
 نگذارد ! این تر "خونخیزی دموکراتیک" نیز قابل تحقق
 نیست ، این ارتش بهیچ وجه اعتماد به نفس
 دموکراتیک ندارد زیرا :

- شکست غرور ارتش در بهمن ۵۷ بهسبب صدور
 فرمان "تسلیم" و "بی طرفی" از جانب آمریکا ، تعادل
 دوران آقائی افسران و ژنرالهای ارتش را بکنی برهم
 زد .

- تصفیه های خونین و متعدد در ارتش مهمترین
 عناصر رهبری کننده را از بین برد و از نقطه نظر کیفیت
 فرماندهی ارتش دچار ضعف شدید شد . از طرفی
 در میان عناصر بالای ارتش روحیه دموکراتیک بهیچ
 وجه ریشه و گسترش ندارد .

- هجومهای ایدئولوژیک ملایان بی دانش و وقیحی که
 تحت عنوان "مدیران سیاسی- ایدئولوژیک ارتش"
 بین درین بد ارکان فکری و عناصر نظامی می برنند و
 جابجائی و انتقال پست در ده های بالا و میسانه
 ارتش ، روحیه نظامیان را یکسر سرشکسته و لذا
 متعایل بد انتقام جویی و جیسا جولاندهی مجدد
 کرد هاست . این روحیه ، پشتوانه مساعدی بد برای
 استقرار دموکراسی و جمهوری دموکراتیک نمی باشد ،
 ضدیت با آخوند ها بضمنی حتما دموکرات و مترقی
 بودن نیست ، همانطوریکه می دانیم ضدیت باشاه و
 سلطنت نیز ضرورتا صد اقا آزادی و دموکراسی
 نگردید و آن وحدت ضدشاهی پرده ساتری برکثرت
 گرایشات و افکار کاملا متضادی بود . اکنون نیز
 صرف ضدیت با آخوند بسم معنی مترقی و دموکراتیک
 بودن نمی دهد باید بطور مثبت دانست که (فیلان
 جریان) چه می خواهد .

- پایه های سربازی ارتش کماکان از میان روستائیان
 و اکثرا از آن لایه های شهری می آیند که تعصبات
 مذهبی و عادات سنتی و غیر دموکراتیک با کسردار
 روزمره و گرایش سیاسی آنها عجین است . این پایه
 نیز هنوز برای دفاع از جمهوری دموکراتیک قابل
 اعتماد نمی باشد .

با این تفصیل باید متوجه باشیم جمهوری نویای
 ایران بعد از خمینی ، نمی تواند در سایه جنین
 ارتشی رشد و نمو کند . اما تردیدی نیست که افکار
 و اندیشه های آزاد ی خواهانه و حتی چپ نیز در
 میان افسران و در جمداران جوان ما بصورت پیرستل
 همافر ، هواداران فراوانی دارد ، لکن این وضع
 هرگز نمی تواند ضمانت جمهوری دموکراتیک محسوب
 گردد . از طرفی دیگر نکته ای که بسیار حائز اهمیت
 می باشد اینست که با ورود مجدد و فعالانه ارتش بد

عرضه سیاست حکومتی ، بار د یگرسازمانها و تشکلات
 نویای سیاسی ایران دچار هزیمت و عقب نشینی
 اجباری می گردند و ارتش بد حکومت رسیده و یابسه
 حمایت نشسته ، شدیدا در معرض سوسه های گوناگون
 بین المللی قرار خواهد داشت و چنین وضعیتی
 موجب حوادثی خواهد بود که درست در جهت نقض
 جمهوری و پیدایش مجدد " ضد جمهوری " خواهد
 گردید .

ترد یگری که شدیدا رایج است تر " جمهوری
 مکتبی" می باشد . این نظریه در قالب " جمهوری
 دموکراتیک خلق برهبری حزب طبقه کارگر" و " جمهوری
 توحیدی اسلامی" . . . در طیف چپ و اسلام سی
 هوادار و مروج دارد .

اولا " ترکیبات فوق دست کم از نقطه نظر ارتباط بین
 مفاهیم بکار رفته ، کاملا " ضد و نقیض می باشند و بدین
 اینکه اصول و ارکان جمهوری که در اول مقاله
 مذکور توضیح دادیم با هژمونی کامل حزبی و بسا
 مذ هب و سازگار نیست . ما در اینجا قصد تکرار تجا بیسی
 را که رژیم خمینی در این سه سال اخیر تحت عنوان
 " جمهوری اسلامی" و " رژیم مکتبی" انجام داده است
 نداریم . هر کسی می تواند وضع مصیبت بار کنونی را
 بد مطالبات و مندرجات آمده در کتاب " ولایت فقیه"
 آقای خمینی مقایسه کند ، و خواهد دید که " امام

میه مو مکتوبات خود را بیاد نگرد هاست و تشنگت سی
 آنجاست که کسانی که از همان سالها با وی بود هاند
 و برایش " گزارش" تهیه می کرده اند به کف آن افکار
 و نوشته ها آگاهی نداشته اند و تنها بد " مصلحت
 گوئی" های خمینی در یاری اعتماد نمود هاند ! ما
 فعلا " بانقطه نظرات " مکتبی " گروهامت و حزب توده
 هم کاری نداریم ، چرا که این دو گروه در اردوی بها گدان
 و در کنار ولایت فقیه قرار دارند . ماهه جزئیات
 مندرجه در جزوه " حکومت جمهوری اسلامی" نوشته
 بنی صدر نیز فعلا نمی پردازیم و آنرا به موقع یگرس
 موکول می کنیم . به نظریه " جمهوری دموکراتیک خلق
 برهبری . . ." نیز که طرحی ایدئولوژیک (مکتبی)
 می باشد مشخصا درجائی دیگر اشاره خواهیم داشت .
 در این مختصر جای برای کند و کاو مفصل نظریات
 مذکور نیست . در اینجا ما به اساس تئوریک مسئله مکتبی
 بودن " جمهوری" توجه داریم .

ما در ایران کنونی با جامعه ای سروکار داریم که
 مجموعه ای از عوارض دوران ۵۰ ساله دیکتاتوری
 پهلوی و ویرانگری دو سال و نیمه رژیم خمینی به آن
 عواقب فلاکت بار قرون و اعصار گذشته اش اضافه شده
 است . بنوشته احمد اشرف تاریخ ایران " میان شرایط
 دوگانه اقتدار و سلطه حکومت مرکزی و نظام خود کامه
 شهپداری متمرکز از یکسو و یاپاشیدگی ، که همراستا

ساخته نظام ملوک الطوائف و خانقانی یا نظام پندر
 تاسی پراکنده بود و در آن ملوک الطوائفی با
 شهیدان محلی خود تامة حکومت داشتند از دیگر
 سوی، نوسان می کرد. (موانع تاریخی رشد
 سرمایه داری و مردسالاری ص ۱۲۸)
 و جامعه ما به سبب قطع پی در پی روند های عالی
 رشد و تکامل تاریخی و عدم موفقیت در صنعتی شدن
 و سرکوب دائم و شدید نهضت های ترقی طلبانه
 موفق به استقرار "مردسالاری" نگردید. در دوران
 ۱۵ ساله آخر پهلوی، با رونق گرفتن بازاریانست،
 تحولات متعدد در طرحهای امیرالیهستی و
 ضرورت توسعه مناطق سرمایه داری و صدور کالا های
 سرمایه های و بسیاری مثل سیاست - اجتماعی داخلی،
 بهر روز جزا استبداد شدید حکومت شاه،
 طرحهای اصلاحات ارضی و سرمایه گذاریهای متعدد
 صنعتی و گسترش بازار کالاها و بازار کار، همه و همه
 جامعه را از نقطه نظر طبقیندی بسرعت دچار
 تحول نمود، بدون اینکه در عرصه های سیاسی و فرهنگی
 افشار و طبقات امکان بخود آئی، رشد و شکوفائی
 آزادانه و شرکت در سرپرشت سیاسی کشور بیايند.
 جامعه علیرغم توسعه صنعتی و سرمایه داری تصادف
 سیاسی - فرهنگی نیافت، و استبداد کهن با
 تجهیزات و تمهیدات مدرن دیکتاتوری در آمیخت.
 نهضت عظیم سال ۵۷ نیز بجای آزادی و دموکراسی
 و فرصت برای بهره گیری وسیع ترین اقشار و طبقات از
 از دستاوردهای انقلاب، عملاً به مصیبت سیاسی و
 استبداد خوفناک جدیدی انجامید. پیرو
 ایدئولوژی زدگی اسلامی که با فشار شدید آداب و
 سنن و به وساطت کتبه باورهای الهی و مذهبی
 توده های پیش برده شد، عملاً در میان وسیع ترین
 توده های شهری ناکام گردید و رژیم برای تسد او
 سلطه خود مجبور به استفاده از ابزار سرکوب و تهر
 تریان شده است. تجربه اخیر به خوبی نشان
 می دهد که اشتقاق اجتماعی نسبتاً پیشرفتشی که
 پیروز در شهرهای ایران رخ داده است، پذیرای
 موج تبلیغاتی "یک ایدئولوژی" و "یک مکتب" نمی
 باشد. افشار و طبقات، به تناسب منافع و تمایلات
 و سطح درک و دانش سیاسی خود، خواهان توسعه
 و گوناگونی و سپس انتخاب نظر و موضع می باشند.
 بنابراین دیگر محیط اجتماعی گمنامی ما پیشرفت تراز
 آنست که بتوان با صرف تبلیغ و ترویج جامعه را مکتبی
 نمود (و تازه اگر هم می شد جز انجماد فکری و
 ایدئولوژیک محصول بد بردخوری نمی داشتیم) و در
 نتیجه رژیم که به تید "ایدئولوژیک" و "مکتبی" بر
 جمهوری اصرار ورزد و بخواهد در موقع پیاده

کردن این شروط و قیود هم مساعدت نشان دهد،
 مجبور خواهد بود کتبه ارکان و اصول جمهوری
 را نقض کرده و زیر نقات "جمهوری مکتبی" به استبداد
 و دیکتاتوری مبادرت کند. اساساً تحمیل مکتب و
 ایدئولوژی جز با دستگا ههای ترور فکری و فیزیکی
 ممکن نیست و همه این ابزار و وسائل چه نوع الهی
 آن وجه انواع با اصطلاح "ارد و گاهی" آن هیچگونه
 قرابتی با ارکان جمهوری و دموکراسی ندارند. زیرا
 همانطور که اشاره کردیم در جمهوری، اصل بر انتخاب
 آزاد و نظارت مردم بر کارهاست و هیچکس را نمی توان
 مجبور کرد که "آزادانه" تحمیلی را بپذیرد. تجربه
 شکست حکومتهای مکتبی قرون وسطی، رشد گرایشها
 مذ هبی در ممالک "ارد و گاه" و کتاره گیری فیلوینها
 نغز از توده مردم از کتیسای اسپانیا (بهنگام
 همکاری با فرانکو) و نیز اوج گیری مقاومت توده های
 کارگر در اروپای شرقی و پیوسته و تجربه زنده و وحی
 و حاضر از نفرت فزاینده مردم زحمتکش و شهروندان
 آزاد بخواه، از فشارها و رژیمهای "مکتبی" پیش
 روی ماست: ایران دوران خمینی و پهلستان امروز.
 اکنون دیگر این مسئله بر عام و خاص معلوم است که
 اندیشه ها و نظریات مکتبی تنها در جریان و جنبش
 ایروزمین جانبدار است و فقط از طرق آزاد آینه و
 د او طلبانه است که در دراز مدت هوادار و علاقمند و
 معتقد واقعی می یابد. بنابراین باره دیگر بر این
 نکته اساسی تاکید می کنیم که حکومت جمهوری برای
 ایران امروز جز جمهوری واقعی یعنی دموکراتیک
 نمی تواند باشد. جامعه ما نباید لائل تاریخی کهن
 و مصیبت های گذشته نزد یکتر، در عطش یک فرصت
 طولانی دموکراتیک می سوزد و این راهراستی در
 جمهوری دموکراتیک خواهد آزموند.

و اما چه نوع جمهوری دموکراتیک؟ متمرکز و متمرکز
 (بامرکزیت ریاست جمهوری، مرکزیت نخست وزیر)
 یا غیر متمرکز و فدرال؟ روش مارکسیستی برای پاسخ
 به این پرسش عبارتست از استنتاج جواب مشخصی
 پس از کاوش شرایط مشخص جامعه خودمان می باشد.
 در این باره ما رأینده خواهیم نوشت.

م. البرز
 ۶۰/۷/۱۲
توضیح
 بنا بر اصول دموکراتیک میباید قبول و فصل
 "شورای متحد جب" مقاله مندرج در "پیام آزادی"
 میتواند با ما بدون اعضا باشد.
 "شورای متحد جب برای دموکراسی و استقلال"